

## نکته ای چند از تاریخ بیهقی

در چند سال قبل کنگره‌ای در تجلیل خواجه ابوالفضل بیهقی در مشهد تشکیل شد به ریاست مرحوم استاد دکتر علی اکبر فیاض طاب ثراء من بنده هم یادداشت‌هایی کوتاه تهیه کردم که اکنون جزو اوراق کهنه و فرسوده یاقتم؛ شاید از ادب و تاریخ نکاتی در آن باشد. (حبیب‌بنمائی)

بنده را چون تصمیم نبود که در این محفل مقدس حضور یابم خود را برای خطابه حاضر نکرده‌ام. خداوند راسپاس که بزرگان و استادان ادب در هر باب و در هر بحث از تاریخ با عظمت خواجه ابوالفضل بیهقی آنچه می‌باید موشکافی کرده‌اند و نکته‌ای را فراموش نفرموده‌اند. به قول فردوسی:

سخن آنچه باید همه گفته‌اند بر باغ دانش همه رفته‌اند

اگر چند جمله کوتاه و موشوش اجمالاً و ارتجالاً به عرض می‌رسد نوعی ادای وظیفه است. بنده، درست چهل سال پیش، فصلی از تاریخ بیهقی را در دارالفنون طهران تدریس می‌کردم و شرح حالی مفصل هم از خواجه ابوالفضل تنظیم کرده بودم، که شاید در جزوه شاگردان آن دوره باشد. در آن زمان چاپ دقیق استاد دکتر فیاض متناالله بطول حیاته، با همکاری مرحوم دکتر غنی اطاب‌الله ثراء که محققانه است و مخصوصاً دارای فهرست اعلام است، نبود. مأخذ بنده چاپ طهران به تصحیح مرحوم ادیب پیشاوری بود که هر چند منضم اعلام نیست اما هنوز هم ارزش تحقیقی و کتابتی خود را از دست نداده است.

به این نکته هم که داستان مرحوم ملا نصرالدین را بیاد می‌آورد اشاره کنم که در آن زمان تعدادی از لغات و اصطلاحات این کتاب شریف را در نیاقتم، چنانکه امروزه با مطالعه مکرر بعضی از آن در نیاقتم‌ها بجاست.

باری، در آن دوره که شوقی در مطالعه بود، در حواشی چاپ طهران یادداشت‌هایی کردم که امروزه با تحقیقات دقیق، آن یادداشت‌ها بی‌ارزش می‌نماید، ولی برای تفنن، قسمتی از آن‌ها را به همان عبارت چهل سال پیش بازگو می‌کنم. نخست عبارت اصل کتاب است و بعد یادداشتی که در حاشیه نوشته‌ام.

صفحه ۲۴ « و چون امیر شهاب الدوله از دامغان برداشت و بدهی رسید در يك فرسنگی دامغان ... »

ظاهراً دهکده موسوم به سگز مقصود است که در يك فرسنگی دامغان است به طرف شاهرود.

ص ۸۱ : « بس شنونده » .

یعنی دهن بین به اصطلاح عامیانه امروز .

صفحه ۸۸ « و سلطان مسعود به سعادت و دوست‌گامی می‌آمد تا به شبورقان، و آنجا عیداصخی بکرد و بسوی بلخ آمد و آنجای رسید روز دوشنبه هفتم ذی‌الحجه الحرام ... »

– دهم دی الحججه در شهورقان بود و هفتم دی الحججه به بلخ رسید . ظاهراً اشتباه است و باید هفدهم دی الحججه باشد .

صفحه ۱۲۱ « و پیش ازان که بر تخت ملك نشسته آید روزی سیر کرد و قصد هرات داشت هشت شیر را در يك روز بکشت ... »

– منوچهری دامغانی بی جهت در مدح او نگفته است :

هشتادودو شیر نر کشته است به تنهائی هفتادودومن گریزی، کرده است ز جباری

صفحه ۱۴۹ « و نسخت سوگند نامه و مواضعه بیاورده ام در مقامات محمودی که کرده ام ... »

– مقامات محمودی کتابی دیگر از ابوالفضل بوده است که اکنون نشانی ازان نیست .

صفحه ۱۵۴ « باید پوست دیگر پوشید »

یعنی باید روشی دیگر برگزید .

صفحه ۲۶۲ « ... و این حالها را استاد محمود و راق نیکو شرح داده است در تاریخی

که کرده است . »

– محمود و راق از مؤلفین آن عصر است . در کتابخانه ملی کتابی است نظیر تاریخ

بیهقی ، یا از بیهقی است یا از محمود و راق ، باید کتاب را مطالعه کرد که بسیار لازم و معتبر است .

صفحه ۲۸۱ « چنان که یافتند استادان عصر ( مقصود صلوات ) چون عنصری و

عسجدی و زبینی و فرخی رحمة الله عليهم اجمعین ... »

– نامی از فردوسی و منوچهری نبرده . فردوسی منضوب محمودیان است ، منوچهری

هم گویا جوان بوده و نام و عنوانی نداشته .

صفحه ۱۲۱ « خواجه بوسهل زوزنی دوات و کاغذ خواست بیستی چند شعر گفت به

غایت نیکو چنان که او گفتی ، که یگانه روزگار بود در لغت و ادب و شعر ... »

– منوچهری در ستایش بوسهل زوزنی قصیده ای دارد که به عقیده من بنده یکی از قصاید

بسیار عالی اوست ، مصراع دوم ابیات آخر قصیده هر يك ضرب المثلی است و حکمتی است و پندی بدین نمونه :

هرگز منی نکرد و رعوت ز بهرانگ رسوا کند رعوت و رسوا کند منی

از همت بلند بدین مرتبت رسید هرگز به مرتبت نرسد مردم دنی

او را ز ریمنی گهر پاک باز داشت ممکن نباشد از گهر پاک ریمنی

آید بسوی او ز همه خلق محمدمدت چون با نشیمن آید مرغ نشیمنی

صفحه ۲۱۹ « چون کامها به جمله بیافت و قفیزش پرشد ... »

– قفیز پر شدن بمعنی پایان یافتن زندگی است . فردوسی در داستان رستم و اسفندیار

فرماید :

بایوان رستم مرا کار نیست ورا نزد من نیز دیدار نیست

همان گر نیاید نخوانش نیز  
دل زنده از کشته پژمان شود  
گراز ما پرآید یکی را قفیز  
سر از آشنائیش گریبان شود  
صفحه ۲۳۰ د و آینه فراروی وی بتوانم داشت  
- جمله‌ای است که مؤلف کلبله و دمنه گرفته است .

صفحه ۳۶۵ د و مردی بود بنشابور که وی را ابوالقاسم رازی گفتندی و این ابوالقاسم  
کنیزک پروردی و نزدیک امیر نصر آوردی و با صلہ بازگشتی و چند کنیزک آورده بود. وقتی  
امیر نصر ابوالقاسم را دستاری داد و در این باب عنایت نامه نوشت . نشابوریان وی را تنهیت  
کردند و نامه بیاورده بمظالم برخواندند . از پدرش نمودم که قاضی ابوالهیثم پوشیده گفت و وی  
مردی فراخ مزاج بود ای ابوالقاسم یاد دار قوادی به از قاضی گری است .  
- طبیعتی لطیف و ادیبانه .

صفحه ۴۰۸ د... این احمد مردی شهم بود و او را عطسه امیر محمود گفتندی و بدو  
نیک بمانستی ( شبیه محمود بود ) و در حدیث مادر و ولادت وی و امیر محمود سخنان  
گفتندی و بود میان آن پادشاه و مادرش حالی بدوستی . و حقیقت خدای عزوجل داند ...  
- یعنی پسری نامشروع از محمود بوده چنان که در صفحه بعد تصریح شده است .  
صفحه ۴۱۹ د و چندان جامه و طرایف و زرینه و سیمینه و غلام و کنیزک و مشک و  
کافور و عتاب و محفوری و قالی و کیش و اصناف نعمت بود .  
- مقصود از کیش چادر شب ابریشمی « کژ » است که در ولایت ما می‌بافند و به همین نام  
می‌خوانند

صفحه ۴۱۹ د موی درکار وی نتواستی خزید  
- به اصطلاح امروز مولای درزش نمی‌رفت یعنی حقیقت محض بود .  
صفحه ۴۲۰ د و خواست که همان دارات خراسان برود و بنه رفت .  
- دارات کروفر و بز و بکوب .  
صفحه ۴۴۶ و روز یکشنبه نیمه محرم سپاه سالار علی عبدالله به لشکر گاه آمد .  
- علی بن عبیدالله صادق از سران سپاه مسعود است و نام او در این کتاب جای جای  
آمده ، و همان است که منوچهری دامغانی قصبه بسیار دلکش وصفی خود را بنام او ساخته  
باین مطلع :

شبی کیسو فرو هفته بدامن  
پلاسین معجر و قیرینه گرزن  
و در مدح گوید :

بدرگاه سپه سالار مشرق  
علی بن عبیدالله صادق  
سوار نیزه باز خنجر اوژن  
رفیع‌الشان امیر صادق الظن

و باید گفت در تاریخ بیهقی همه جا علی بن عبدالله ضبط است و اشباهی است از کاتب .  
صفحه ۴۵۶ د و امیر رضی‌الله عنه از نیشابور برفت براه اسفراین تا به گرگان رود،  
روز یکشنبه ماه ربیع اول ، و در راه سرمای و بادی سرد بود سخت سرد ...  
- ظاهراً در همین اوقات بوده که منوچهری شاعر بدربار مسعود پیوسته است .

دانی که من مقیم بر در گه شهنشه تا بازگشت سلطان از لاله زار ساری  
صفحه ۴۸۴ و و امیر مسعود رضی الله عنه از گرگان برفت روز پنجشنبه یازدهم ماه  
رجب ...

– مسعود در ۱۲ ربیع الاول به مازندران رفته ( ص ۴۵۶ ) و در ۲۲ رجب برگشته  
یعنی چار ماه و ده روز مطابق اسفند و فروردین و اردی بهشت و خرداد ، و در این سفر چه  
ظلم‌ها که نکرد و چه رسوائی‌ها که بیار نیاورد .  
صفحه ۵۶۵ « سپاه سالار و حاجب بزرگ و سالاران که در این خلوة بودند گفتند  
پورتکین دزدی رانده است . »

– منوچهری قصیده « بر لشکر زمستان نوروز نامدار » را در این سال یعنی در سال ۴۳۰  
گفته که این شعر از آن قصیده است .

پورتکین که خشم خدای اندر رسید  
او را از این دیار دواند بدان دیار  
صفحه ۵۶۹ « فرموده آمد تا بر لب جیحون پلی بسته آید . در این مورد منوچهری  
در همان قصیده گفته است :

دو سال یا سه سال دران بود تا بیست	جسری بر آب جیحون محمود نامدار
در مدت دو هفته بیستی تو ای ملک	جسری بر آب جیحون به زان هزار بار

\*\*\*

یادداشت‌های بنده در حاشیه کتاب بیهقی همه از این نمونه است امید است جناب دکتر  
فیاض حوashi و تعلیقاتی را که بر تاریخ بیهقی نوشته‌اند – بی‌بها نه تکمیل – زودتر انتشار  
دهند که: کل السیدی جوف الفراء .

چنان که استادان بزرگوار توجه فرموده‌اند و یاد فرموده‌اند تاریخ بیهقی گزارش معمولی  
نیست کتابی است عبرت انگیز و ادب آموز و شاعرانه هر قسمتی و هر جمله‌ای حالی و کیفیتی  
خاص دارد . اما من بیشتر مجذوب داستان ابوالحسن بولانی هستم که صلوة مسعود را پذیرفت  
و هروقت می‌خوانم می‌گیرم چنانکه بونصر گریست .

این داستان را اساتید محترم خوب می‌دانند که نه پدر زری را که محمود از  
هند به غنیمت آورده بود پذیرفت و نه پسر . و نکته دقیق این است که قاضی بست  
جنگ‌های محمود را با هندیان بر طریق سنت مصطفی نمی‌داند، و غارت اموال مردم را و گرچه  
از پیکره بت باشد روا نمی‌شمارد . مسلمانی بدین صفت نه تنها در این عصر نیست بل در هیچ  
دوره‌ای شاید نبوده است . خداوندش بیامرزاد گرچه آمرزیده است .